

## نقد و بررسی فرهنگ نظام\*

سیده نرگس رضایی (استادیار دانشگاه پیام نور)

### ۱- مقدمه

فرهنگ نظام فرهنگی فارسی اثر سید محمدعلی پسر سید حسن معروف به داعی الاسلام است. داعی الاسلام در سال ۱۲۵۴ هجری قمری در روستای نیاک از توابع لاریجان به دنیا آمد و صرف و نحو عربی، فقه، اصول و حکمت و سایر علوم را فراگرفت. او در اصفهان با مسیحیان مناظراتی داشت که در مجله الاسلام، که خود آن را مدیریت می‌کرد، به چاپ می‌رسید و به سبب همین مناظرات از مظفرالدین شاه لقب داعی الاسلام را گرفت. داعی الاسلام پس از آموختن زبان عبری و انگلیسی به هندوستان رفت و با یادگیری زبان اردو مجله‌ای با نام دعوت الاسلام را منتشر کرد و استاد دانشگاه حیدرآباد دکن شد (حاج سیدجوادی ۱۳۷۸، ص ۶).

داعی الاسلام در هند زبان‌های پهلوی، اوستایی، گجراتی، بهاشا و سانسکریت را نیز یاد گرفت و به درخواست دولت دکن به بررسی ریشه لغات فارسی پرداخت و فرهنگ نظام را در پنج جلد تدوین کرد و آن را به سرمایه نظام حیدرآباد، امیرعثمان علی خان، پادشاه دکن، در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۱۸ شمسی به چاپ رساند که در سال ۱۳۶۴ تجدید چاپ شد. آثار دیگر داعی الاسلام عبارت است از: اقبال و شعر فارسی، شعر و شاعری عرفی، شعر و شاعری عصر جدید ایران، ترجمه و ندیداد، بخش سوم اوستا و ... (الرسولی ۱۳۷۰، ص ۱۱۴۵). انگیزه مؤلف از تدوین این فرهنگ آن بوده که «واژه‌های تکلمی، نظم و نثر را، که سابقه هزارساله دارد، ثبت و ضبط کند تا آیندگان از کمیت و کیفیت دگرگونی زبان باخبر شوند.

---

\* از جناب آقای فرهاد قربانزاده، که با دقت نظر این متن را ویرایش کرده‌اند، سپاسگزارم.

همچنین چارچوبی برای حفظ زبان به وجود آمده و واژه‌های جدید جمع‌آوری شود» (داعی‌الاسلام ۱۳۶۳، ج ۱، ص الف).

مؤلف برای اولین بار در میان فرهنگ‌های فارسی در مقدمه به دسته‌بندی اطلاعاتی می‌پردازد که در ذیل هر واژه به آن اشاره کرده و آن‌ها را به دوازده اصل تقسیم می‌کند: اصل اول) تعیین ریشه واژه؛ اصل دوم) بیان تلفظ واژه؛ اصل سوم) بیان معنی لفظ؛ اصل چهارم) ذکر امثله و شواهد معنی؛ اصل پنجم) بیان کاربرد واژه؛ اصل ششم) ذکر مشتقات واژه؛ اصل هفتم) بیان چگونگی مصدر مرکب ساختن از یک واژه؛ اصل هشتم) ذکر ابدال و تخفیف واژه‌ها؛ اصل نهم) ذکر صفت فاعلی مرکب واژه‌ها؛ اصل دهم) بیان صورت مفرد یا جمع واژه‌ها؛ اصل یازدهم) ذکر مثل؛ اصل دوازدهم) بیان معانی مجازی مشهور واژه‌ها (همان، ج ۱، ص ۴۱).

مؤلف شروطی را برای فرهنگ‌نویسی برمی‌شمارد و علاقه‌مندان به فرهنگ‌نویسی را به شرط داشتن آن شروط جایز به تدوین فرهنگ می‌داند: «۱. استاد زبان فارسی باشد؛ ۲. به یکی از زبان‌های علمی اروپا آشنا باشد؛ ۳. زبان اوستا و سانسکریت را بداند. ۴. در صورت امکان به زبان‌های اردو، گجراتی، هندی و پهلوی تبحر داشته باشد» (همان، ج ۴، ص الف). در آغاز هر مجلد، به جز جلد دوم، مقدمه‌های مفصلی آمده است:

مقدمه جلد اول: شعب زبان فارسی، تاریخچه تحول زبان فارسی، ورود لغات جدید به زبان فارسی، نقایص فرهنگ‌های فارسی و معرفی شیوه‌های خود در فرهنگ‌نویسی.

مقدمه جلد سوم: اسم‌های جامد در زبان فارسی، فعل‌ها، مصدرها و اهمیت آن‌ها در تشکیل زبان فارسی، صداهایی که تکلم فارسی را تشکیل می‌دهند، نقایص خط فارسی، تبدیل خط میخی به پهلوی، حروف تهجی زبان هخامنشی و نحوه تبدیل حروف به یکدیگر. مقدمه جلد چهارم: خودآموز زبان سانسکریت.

مقدمه جلد پنجم: معرفی فرهنگ‌های فارسی و نقد آن‌ها، اقسام حروف در زبان فارسی قبل و بعد از اسلام، الفاظ ولایتی و تلفظ آن‌ها، ناممکن بودن سره‌نویسی، چگونگی آمیزش زبان فارسی با الفاظ بیگانه، انواع خط (نستعلیق، نسخ و کوفی)، برخی مباحث نگارشی دیگر، مانند تفاوت املائی واژه‌های فارسی در ایران و شبه‌قاره، نقایص خط فارسی، ضرورت اصلاح آن و جز آن‌ها.

## ۲- مدخل

واژه‌ها در فرهنگ نظام نظم الفبایی دارد. در این فرهنگ حرف «آ» بر «ا» مقدم است. در ترتیب مدخل‌ها حرف مشدد دو حرف مجزا در نظر گرفته شده و حرف دوم در ترتیب الفبایی

لحاظ شده است. برای نمونه، کلمهٔ برّ پس از کلمات بردوختن، برده و بردیدن آمده است. مؤلف در گزینش واژه‌ها چند نکته را در نظر داشته است: «اول آنکه الفاظ ولایتی را که فاقد سند شعری بوده در فرهنگ خود حذف کرده؛ دوم آنکه واژه‌های زند و پازند و اوستایی را در فرهنگش نیاورده و منبع الفاظ مشکوکی را که معلوم نبوده جعلی، ولایتی و یا زند و پازند است، ذکر کرده تا مسئولیت آن را بر عهده نگیرد» (همان، ج ۱، ص ۳۸-۳۹). داعی الاسلام دربارهٔ استخراج واژه از متون می‌گوید:

در نظم و نثر فارسی از شاعران اول تاریخی شفیق بلخی (وفات سال ۱۷۷ هجری) تا آخرین شاعر متوسطین شیخ علی حزین (وفات ۱۱۸۰) الفاظ گرفتم و از شعرای عصر قجر از این جهت الفاظ نگرفتم که الفاظ ادبی خود را از برهان قاطع که غلط است می‌گرفتند و در نثر فارسی از سوم کتاب فارسی که ترجمه تاریخ طبری است تا تألیفات این عصر الفاظ گرفتم. فرهنگ‌های شعری معتبر را مطالعه و در تألیف از آن‌ها استفاده می‌کردم (داعی الاسلام، ج ۵، ص ۱).

ترکیب‌ها و مشتقات ذیل مدخل قرار دارد، مانند ترکیب‌های بادام توام، بادام دومغز، بادام زنجیر و بادام قندی که به ترتیب ذیل مدخل بادام آمده است. قرار دادن مدخل فرعی در ذیل مدخل اصلی سبب شده نظم الفبایی در این فرهنگ به خوبی رعایت شود.

به تحولات زبانی عصر توجه شده و مصوبات فرهنگستان در فرهنگ آمده است:

**محبوس** ... در زندان انداخته شده (عا). در عربی به **مهناوی**: گروهان در نیروی دریایی. این لفظ را تازه معنی وقف کرده شده و ممنوع هم هست. فرهنگستان فرهنگستان وضع کرده و معنی مه بزرگ و معنی به جای این لفظ زندانی را وضع کرده است. **ناوی** ملاح است و مهناوی دو درجه دارد: یک و دو. بسیاری از وام‌واژه‌های فرنگی در فرهنگ آمده است: کاپوت، کاپیتولاسیون، کاتالوگ، کارت، کاریکاتور، کامیون، کانال، کپسول، کپتان، کتلت، کروات، کوپن، کلکسیون، کمپانی، کمونیست، کمیته، کمیساریا، کمیسر و کمیک.

## ۲-۱- کاستی‌ها و لغزش‌ها

۱. **تصحیف**: برخی مدخل‌ها محرف و مصحّف است. این تصحیف‌ها معمولاً بر اثر جابه‌جایی نقطه، افزودن و کاستن نقطه و تبدیل یک حرف به حرف دیگر به هنگام نسخه‌برداری و چاپ ایجاد شده است، مثال:  
**باییزان** ... (سم) کفیل و ضامن.

در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل باییزان، حاشیه) آمده است: «باییزان و باییزن به معنی "ضمین" و "شفیع" مصحّف پایندان است» (نیز، ← انوری ۱۳۸۱، ذیل پایندان).

یباب ... (سم)، یباب خراب را گویند و آن را به تازی  
یباب خوانند....».

یباب مصحف یباب است و کاربرد درست همان یباب است (نیز، ← انوری ۱۳۸۱، ذیل یباب).  
در فرهنگ شمار واژه‌های مصحف، به‌ویژه در ترکیب‌های شعری، بسیار اندک است و  
علت آن نبود ترکیب‌های استعاری و شعری در فرهنگ است.

۲. تکرار مدخل: گاه اسم‌ها و صفت‌های مرگب هم در ذیل ترکیبات واژه اول و هم در ذیل  
ترکیبات واژه دوم تکرار شده‌است. برای مثال، ترکیب پوست‌پیزی ذیل پیاز و پوست و ترکیب  
سفیدبخت ذیل سفید و بخت آمده‌است.

۳. رعایت نشدن نظم الفبایی در برخی مدخل‌ها: در فرهنگ با وجود نظم الفبایی مدخل‌ها،  
گاه بی‌نظمی‌هایی در مدخل‌ها مشاهده می‌شود. برای مثال، ذیل واژه باد، ترکیبات بادوم،  
بادوبید، بادوهرزه و جز آن‌ها به‌ترتیب آمده‌است، درحالی‌که بادوبید باید پیش از بادوم قرار  
بگیرد. همچنین ذیل باده، ترکیب‌های باده‌پرست، باده پیمودن و باده‌پیمایی به‌ترتیب  
آمده‌است، درحالی‌که باده پیمودن باید پس از باده‌پیمایی بیاید.

۴. آوردن واژه‌های مرگب ذیل مدخل اصلی: تمام کلمه‌های مشتق و مرگب یک واژه در ذیل  
آن آمده‌است. از این رو، برخی واژه‌های مرگب که باید مدخل اصلی شوند، مانند آبراه، آبرو، و  
آبگوش، مدخل فرعی شده‌اند (صادقی ۱۳۹۳، ص ۶۰).

۵. ذکر واژه‌های عربی نامتداول در زبان فارسی: برخی کلمه‌های نامتداول عربی در فارسی  
مدخل شده‌اند. این کلمات شامل مصدرها، صورت جمع کلمه‌ها، صفت‌های تفضیلی،  
حروف و برخی اسم‌های غیررایج ست، مثل ادمغه (جمع دماغ)، افضیه (جمع فضا)، ادخنه  
(جمع دخان) و مصدرهایی مانند استجلاب، استرواح، استشفاع و صفت‌های تفضیلی  
مانند امیل و الذ است (همان، ص ۶۱).

### ۳- تلفظ

در فرهنگ برای نخستین بار روش یک‌دست و تازه‌ای برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها به‌کار  
رفته‌است و به‌جای به‌کارگیری شیوه‌های متداول، مانند بیان وزن کلمه و ذکر حرکت یک یا دو  
حرف از کلمه و جز آن‌ها، به‌جای فتحه و همزه از نویسهٔ *ه*، به‌جای «آ» از نویسهٔ *ه*  
به‌جای «ا» از نویسهٔ *ه* استفاده شده‌است. سه نشانهٔ یادشده در خط اوستایی برای نشان دادن  
مصوت‌ها به‌کار می‌رفته‌اند. مؤلف دربارهٔ انگیزهٔ خود از به‌کار بردن این شیوه می‌نویسد:  
در باب تلفظ الفاظ فرهنگ مؤلفان اختلاف نموده‌اند؛ بعضی به همان علامات اعراب

(فتحه و ضمه و کسره و جزم) اکتفا کردند و نتیجه این شد که به غلط نوشتن کاتب، تلفظ صحیح الفاظ از میان [رفت] و بعضی تصریح نمودند که مثلاً تلفظ «رفتم» به فتح را و سکون فا و فتح تا و سکون میم است و علاوه بر اینکه طول بی جاست، برای تلفظ هر لفظی یک سطر کتاب صرف [می‌شد]... من در این کتاب به قاعده السنه اروپایی بعد از هر لفظ تلفظ آن را هم در حروف مقطعه فارسی نوشتم و شش حرف اعراب اوستا را در ضمن حروف مقطعه استعمال نمودم تا تلفظ صحیح هر لفظ به دست آید (همان، ج ۱، ص ۵۳).

در فرهنگ نظام گویش تهرانی برای بیان تلفظ واژه‌ها برگزیده شده است: «در تلفظ هر کلمه (اگر در شهرهای ایران اختلاف است) تلفظ طهران را نوشته‌ام. چه طهران اکنون پایتخت ایران و مرکز علوم ایران و فارسی‌اش معتبر و مستند است» (همان، ج ۱، ص ۳۸).  
در این فرهنگ تلفظ تمام واژه‌ها، به جز عبارت‌ها، نشان داده شده است و برای واژه‌های مرگب معمولاً تلفظ بخشی بیان می‌شود که قبلاً تلفظ آن ذکر نشده باشد:

تا کردن [ک در د ن] مص ۱- ته کردن و پیچیدن.

اگر واژه‌ای چند تلفظ داشته باشد، گاه از شیوه‌های معمول در فرهنگ‌های پیشین برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها استفاده می‌شود:  
خیری ... به فتح خاء معجمه و نزد بعضی به کسر  
آن و سکون یاء تحتانی و کسر راء مهمله و سکون  
یاء تحتانی ...

«تلفظ حروفی که از نظر واجی یکسان، اما در شکل نوشتاری متفاوت است، باید به یک صورت نوشته شود. به طور مثال، حروف «ت» و «ط» که واج یکسانی دارند، باید به یک گونه باشد» (طیب‌زاده قمصری ۱۳۶۸، ص ۸۵). برای نمونه، در ترلان [ت در ل در ن] و قطر (ق ح ط ر) برای واج «ت» دو شکل نوشتاری «ت» و «ط» به کار رفته است.  
گاه مؤلف به نقد تلفظ واژه‌ها در فرهنگ‌های دیگر می‌پردازد:

مرداب عجب است از جهانگیری و رشیدی که این تکلم فارسی آن زمان مسلمانان هند نبوده و از لفظ را با فتح اول ضبط کردند. معلوم می‌شود در روی کتاب غلط خواندند.

### ۳-۱- کاستی‌ها و لغزش‌ها

۱- تلفظ نادرست: تلفظ برخی واژه‌ها متفاوت با تلفظ گویش تهرانی است و به عبارتی نادرست به نظر می‌رسد. برخی حروف نیز به هنگام آوانویسی از قلم افتاده است:  
تأثر: عر (ت د ث ث ج ر) سم ۱- نشان و علامت  
یافتن از چیزی ...

در تلفظ این واژه همزه نشان داده نشده است. تلفظ این واژه ta' assor است.

کدفت: فا [ک] اد [ف] ت [سم، کاسه سر را گویند.

تلفظ این واژه kadoft است (انوری ۱۳۸۱؛ دهخدا و همکاران ۱۳۷۳).

تسويد: عر (ت بد وی د) مص، سیاه کردن ...

در این واژه حرف «س» از قلم افتاده است.

۲- تلفظ متفاوت کلمات دخیل با تلفظ رایج در ایران: گاه تلفظ وام‌واژه‌های فرانسوی متفاوت با تلفظ رایج در ایران ضبط شده است. به نظر می‌رسد این تلفظ‌ها، تلفظ انگلیسی آن‌ها است که ظاهراً در هند رواج داشته است و مؤلف آن‌ها را ثبت کرده است، مانند آکتوبر و اکتوبر، آسترالیا، اُرکستر، آپریل (آوریل)، ایندیسایتیس (آپاندیس) (صادقی ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۶۱).

#### ۴- نگارش

در مقدمه این فرهنگ به مباحثی چون تفاوت «د» و «ذ»، «او و یاء معروف و مجهول پرداخته شده. علاوه بر این، مباحثی در زمینه مشکلات خط فارسی طرح گشته که پیش از این در فرهنگی به آن اشاره نشده است (داعی الاسلام ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۷ و ۸).

گاه به شکل نادرست نوشتاری واژه که به غلط در میان مردم رواج یافته، اشاره شده است:

سَطْبَر مبدل سَتْبَر است و در واقع غلط مشهور است

از قبیل صد و اصفهان و غلطیدن (ع).

در فرهنگ گاه علت رواج شکل نوشتاری خاص در برخی واژه‌ها توضیح داده شده است:

تپش ... لفظ مذکور را با طای مؤلف (تپش) هم تقلید می‌کردند و چون زبان علمی ایران عربی

می‌نویسند که غلط مشهور است و سبب این بود بوده، خود ایرانی‌ها هم بعضی از الفاظ فارسی را

که عرب‌ها در حکومت خود در ایران الفاظ فارسی با حروف عربی می‌نوشتند.

را با حروف مخصوصه عربی می‌نوشتند و ایرانی‌ها

در این فرهنگ مبحث بست چاکنایی میانجی در هنگام قرار گرفتن دو مصوت در کنار

یکدیگر و چگونگی نشان دادن آن در خط فارسی مطرح شده است (ذیل حرف «یاء»):

در الفاظی که آخرشان هاء زاید است، مثل پشه و بیضه، در حال نسبت پیش از یاء، همزه

اضافه می‌شود، اما در نوشتن به جای همزه و یاء، یک همزه بالای هاء (پسته و بیضه)

گذاشته می‌شود و این رسم الخط از عصر تیمور به قرن هشتم هجری رواج یافت. پیش از

آن با همزه و یا «پسته‌ای» می‌نوشتند. در عصر ما رسم الخط قدیم تجدید شده است.

مؤلف در ذیل برخی واژه‌های عربی به تفاوت شیوه نگارشی آن واژه‌ها در زبان فارسی و

عربی اشاره می‌کند:

**تبری** ... این لفظ در عربی به معنی پیش آمدن است و در رسم الخط فارسی با الف نوشتن هم جایز و در فارسی معنی دیگر گرفته است که ذکر شد. است.  
این لفظ را در عربی و فارسی با الف هم می‌خوانند

#### ۵- ریشه‌شناسی

داعی‌الاسلام نخستین فرهنگ‌نویسی است که در طول تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی تا زمان خود با زبان‌های پهلوی و سانسکریت آشنا بوده و به نوشتن فرهنگ فارسی روی آورده است. او در موارد بسیاری به بیان ریشه پهلوی و سانسکریت مدخل‌ها پرداخته است. از آنجاکه مؤلف با زبان‌های سانسکریت، باستان و اوستایی آشنا بوده، برای اولین بار مباحث ریشه‌شناختی در این فرهنگ از صورت عامیانه خارج شده است و صورت علمی می‌یابد:  
**با۵:** لفظ مذکور در پهلوی واد و در اوستا واته بوده است.

در فرهنگ نظام به ریشه وام‌واژه‌ها نیز اشاره شده و برای بیان ریشه واژه‌های ترکی و عربی و فارسی به ترتیب از کوتاه‌نوشت‌های «تر» و «عر» و «فا» استفاده شده است:  
**اد۵بار:** عر. ۱. نکبت و ذلت و برگشتن بخت.

در این فرهنگ به وام‌واژه‌های اروپایی و ریشه آن‌ها اشاره شده است، مانند دیپلماسی، میکروب، مین و سینما.

در فرهنگ نظام به معادل کلمه‌های فارسی در زبان‌های دیگر نیز توجه شده است:

**نشاسته** اسم فارسی است و نیز به فارسی آگون لباب‌القمح و به یونانی آموسن و امونوس نیز نامند و به عربی نشا و معرب آن نشاستج و نیز به عربی لباب‌البر و لباب‌الحنطه و لباب‌القوام و گویند و در انگریزی استارچ نامند.

به مانند دیگر فرهنگ‌های نوشته‌شده در شبه‌قاره به واژه‌های هندی و معادل هندی واژه‌های فارسی اشاره شده است:

**برهموپوترا** ... نام یکی از رودخانه‌های بزرگ هند **نسترو** ... (سم) گلی است سفید خوشبوی که به است که مصب آن خلیج بنگاله است (ج). لفظ هندی سیوتی گویند.  
مذکور مأخوذ از زبان هندی است.

گاه مؤلف به نقد ریشه‌شناسی واژه‌ها می‌پردازد و به تحلیل‌های نادرستی که درباره ریشه یک واژه وجود دارد اشاره می‌کند:

**میزبان** ... بعضی از لغت‌نویس‌ها که از اصل زبان فارسی که اوستا و سنسکریت است خبر نداشتند، از ظاهر لفظ، لغت‌سازی‌های بیهوده می‌کردند از آن جمله اینکه لفظ میزبان مرکب از میز به معنی ساقی بوده و بعد در مطلق مهمانی‌دهنده تعمیم یافته. ایرانیان قدیم خیلی مرید شراب بودند. مهمانی شراب می‌کردند و برای آن لفظ مخصوص

مهمان و بان است، درحالی‌که میز در زبان فارسی میزبان داشتند. در پهلوی میزد به معنی مهمانی به معنی مهمان نیامده. میزبان در اصل به معنی شراب و میهمانی دینی است.

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی دربارهٔ ریشهٔ این واژه آمده‌است: میزبان > فارسی میانه mēzdpān (حسن‌دوست ۱۳۹۳، شماره ۴۹۴۹) و میز ظاهراً مشتق از فارسی میانه: mēzd هدیه، فدیة، قربانی، خوراک > اوستایی: -myazda «طعام فدیة و قربانی». تحول معنایی این لغت را چنین می‌توان در نظر گرفت: طعامِ قربانی < خوراک < جای نهادنِ خوراک < کرسی طعام، میز (همان، شماره ۴۹۴۷).

مؤلف فرهنگ نظام وقتی قادر به تشخیص ریشهٔ واژه‌ای نیست به این مسئله اشاره می‌کند: **دغمسه**: زحمت سخت و گرفتاری. این لفظ عربی و ترکی نیست و فارسی هم به نظر نمی‌آید معلوم نیست از کجا آمده‌است.

#### ۱-۵- کاستی‌ها و لغزش‌ها

۱- ریشهٔ نادرست برخی واژه‌ها: گاه در تعیین ریشهٔ برخی واژه‌ها، به‌ویژه واژه‌های فرانسوی و انگلیسی، اشتباه صورت گرفته‌است: **امپراطور** (مفرس) ... شاهنشاه (ع). مثال: پادشاه انگلیس امپراطور هندوستان است. لفظ مذکور مأخوذ از زبان فرانسه است.

«این کلمه از imperator روسی گرفته شده‌است» (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۵).

**بانک**: شرکت بزرگ صرافی که در تمدن جدید انگلیسی bank است. اصل این واژه banque معمول است (ع). مثال: بانک شاهنشاهی ایران فرانسوی است. مال تجارت انگلیس است. لفظ مذکور مفرس از این واژه روسی است (همان، ص ۱۶).

**سمسار**: عر... سم (ا) دلال که واسطهٔ میان خریدار و فروشنده متاع است.

دربارهٔ ریشهٔ این واژه نظرهای متفاوتی بیان شده‌است. در اینجا به دیدگاه درج‌شده در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی اشاره می‌شود:

سمسار > عربی: سمسار. از اصلی ایرانی [قس فارسی: سپسار «دلال» (برهان قاطع)] مأخوذ است. لوکوج سپسار را مشتقی از سپردن «واگذار کردن» و سار «سر، کله» دانسته‌است. محمد معین (برهان قاطع) سمسار را «معرب از اصل سنسکریت» دانسته، اما به



صورت سنسکریت آن اشاره‌ای نکرده است. ابراهیم پورداوود سمسار را از لغت sām-sārin، که در زبان‌های گوناگون سراسر هند به معنی «دلال، کاسب» است، مأخوذ دانسته است. جهینه نصرعلی به نقل از معجم غرائب اللغة العربية سمسار را از آرامی semsoro مأخوذ دانسته است (حسن دوست ۱۳۹۳، شماره ۹۸، ۳۰).

۲- تحلیل نادرست ساختمان واژه: گاه مؤلف به تحلیل ساخت واژه‌ها می‌پردازد و با وجود آنکه با زبان‌های اوستایی و سانسکریت آشنا بوده، در تحلیل واژه‌ها دچار خطا می‌شود و یا به جای تحلیل علمی به وجه تسمیه‌های عامیانه روی می‌آورد:

بازار: ظاهراً لفظ بازار مرگب از با (خورش) و زار (جا و مکان) است که در اول مخصوص جای

خورش و اطعمه‌فروشی بوده.

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی درباره این واژه آمده است: «> فارسی میانه wāzār > ایرانی باستان: -vahā-čār(na) / \*vahā-čarna\*. از vahā- از ریشه vah- «دادوستد کردن» و -čāra(na) / \*čarna- «محل حرکت»، از ریشه kar- «حرکت کردن، بدین سو و آن سو رفتن» (همان، شماره ۶۳۰).

#### ۶- دستور

در فرهنگ نظام پس از سرمدخل و تلفظ و ریشه، به ساخت دستوری کلمات اشاره شده است. ساخت‌های دستوری که به آن‌ها اشاره شده عبارت‌اند از: اسم، مصدر، فعل‌های ماضی، مضارع و امر، صفت فاعلی و صفت مفعولی. برای ایجاز و پرهیز از تکرار از کوتاه‌نوشت استفاده شده. این کوتاه‌نوشت‌ها هم در مقدمه و هم در پاورقی‌ها آمده است:

— اسم: سم — مصدر: مص — ماضی: می — مضارع: مع — امر: مر — صفت فاعلی: فل — صفت مفعولی: مل (داعی الاسلام ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱).

علاوه بر مباحث دستوری اصلی به ساخت‌های دستوری دیگر، مانند صفت مشبیه، مصدرهای مرگب و جعلی، اسم صوت، اسم تابع و حروف، نیز اشاره شده است:

۱- حرف ندا است در آخر کلمه مثل الا و خدایا **هکبهک**: آواز گریه که در گلو کرده شود (شع) ...

۲- علامت فاعلی است در آخر [کلمه] مثل شکبیا لفظ اسم صوت است و در تکلم یزد و خراسان و بینا ... هست.

در مدخل‌هایی که مصدر هستند به بن ماضی، مضارع و سایر مشتقات آن نیز اشاره و ساخت آن‌ها نیز مشخص شده است:

**باریدن** ... (مص) چکیدن و ریختن قطرات آب و می‌بارد (مع)، بارنده (فل)، باریده (مل)، بیار غیره مثل تگرگ و برف از ابر ... بارید (می)، (مر)، بارش و بار و باران (اص [اسم مصدر]).

در این فرهنگ برای اولین بار به تفاوت ساخت واژه‌های عربی در زبان فارسی توجه شده و به تفاوت آن‌ها اشاره می‌شود:

**اجاره** در عربی مصدر است و در فارسی به‌طور اسم مطلق استعمال می‌شود.

گاه به برخی ساخت‌های صرفی واژه‌های عربی که در فارسی کاربرد دارد اشاره شده: **مرسول** ... مل، فرستاده‌شده (عا). این لفظ به قانون **مرطوب** ... مل. رطوبت دار و تر (عا). این لفظ به عربی غلط است، چه رسل فعل ماضی لازم قانون عربی غلط است، چون رطب فعل لازم است، اسم مفعولی ندارد و به‌جای آن در عربی است، اسم مفعول ندارد. مرسل گفته می‌شود.

#### ۱-۶- کاستی‌ها و لغزش‌ها

- ۱- **ساخت دستوری نادرست:** گاه مؤلف در تعیین ساخت دستوری واژه‌ها دچار اشتباه می‌شود. برای مثال، به اشتباه ضمیرها و قیده‌ها و حروف را اسم می‌داند:
  - پاییزه** ... سم، هر چیز منسوب به پاییز مثل خیار پاییزه و هندوانه پاییزه (عا).
  - در فرهنگ فارسی (معین) هویت دستوری این واژه صفت نسبی است. **ناگاج** ... سم، مبدل ناگاه است.
  - در فرهنگ بزرگ سخن (انوری ۱۳۸۱) هویت دستوری این واژه قید است. **هرگز** ... سم، ۱- هیچ‌وقت (عا)، مثال: من هرگز دشنام به کسی نمی‌دهم. **هرگز** ... سم، ۱- کلفت و سببر ...
  - در فرهنگ فارسی (معین) هویت دستوری این واژه صفت است. **آنان** ... سم، جمع لفظ آن است.
  - هویت دستوری این واژه ضمیر است.
  - پایین** ... لفظ مذکور مرکب است از لفظ پا و بین که علامت تشبیه است.
- در فرهنگ فارسی (معین) این واژه به پای + -ین تجزیه شده و -ین علامت نسبت است.

۲- تمایز قائل نشدن میان ساخت دستوری برخی مدخل‌ها: گاه مؤلف مصدری را به صورت‌های لازم، متعدی و سببی مدخل می‌کند، بی‌آنکه به تفاوت دستوری آن‌ها اشاره کند. البته به هنگام معنی کردن این نوع واژه‌ها به تفاوت معنایی آن‌ها توجه دارد: **باریدن** ... مص، چکیدن و ریختن قطرات آب و **برخیزیدن**: ... مص، برخاستن و پا شدن. غیره مثل **تگرگ و برف**. **برخیزانیدن**: ... مص، باعث برخاستن کسی یا **باراندن** ..... مص، باران یا چیزهایی را مثل قطرات چیزی شدن. باران از بالا به پایین ریختن. در مثال‌های بالا اولین مصدر لازم و مصدر دوم صورت سببی آن است.

#### ۷- معنی

مؤلف برای معنی واژه‌ها به فهم گذشتگان متکی نبوده و سعی کرده خود معنای صحیح را استنباط کند. از این رو، مسئولیت معنی واژه‌ها را بر عهده می‌گیرد و می‌نویسد: «من مقلدانه معنی مفهوم ایشان [= فرهنگ‌نویسان] را نقل نکردم. اولاً حتی الامکان سعی نمودم بفهمم در خود لفظ تصحیف خوانی نشده باشد و بعد از قرینه خود شعر، همان معنی مذکور دیگران یا معنی دیگری فهمیده ذکر نموده‌ام. پس فهم من مسئول آن معنی است، نه ذکر دیگران» (داعی‌الاسلام ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۹).

بسیاری از مدخل‌ها دارای تعریف هستند و فقط به ذکر مترادف بسنده نشده‌است:

**دباغ** کسی که پوست را پیراسته با صنعت **دختر** انسان ماده کوچک مقابل پسر که انسان مخصوص چرم سازد. کوچک نر است.

در برخی مدخل‌ها پس از تعریف، مترادف نیز آمده‌است:

**دجله** ... نام رود بزرگی است که از پهلوی بغداد می‌گذرد. نام فارسی آن اروندرود است.

معنی‌ها با شماره از هم تفکیک شده‌اند و معمولاً معنی مجازی پس از معنی اصلی آمده: **دماغ**: ۱. ماده نرمی که در اندرون کاسه سر پر کرده **سبزی** کسی را **پاک کردن**: ۱. علی‌حده کردن شده‌است. ۲. بینی که با آن نفس می‌کشیم. این **علف‌های** غیرخوراکی از سبزی‌های خوردنی برای معنی مخصوص زبان فارسی است. مجازاً **نخوت** کسی ۲. تملق و چابلوسی کردن .... و **غرور (عا)**. مثال: فلان این روزها خیلی **دماغ** پیدا کرده‌است. ۳. مجازاً **کیف و خوشی**.

گاه مثل‌هایی که واژه مدخل در آن‌ها به کار رفته در قالب شاهد آمده و گاه معنی آن‌ها ذکر شده‌است:

باز ... ۱- پرنده‌ای است شکاری که آن را در سابق برای شکار پرنده‌گان تربیت می‌کردند (ع.ا)، مثال: کبوتر با کبوتر باز با باز. کبوتر با کبوتر باز با باز. است باز نیست ۲- گنجشک در دست به از باز در هوا است ۳- کند هم جنس با هم جنس پرواز ۴- از وقتی که تفنگ اختراع شد، نگاهداشتن باز موقوف گشت. امثال: ۱- هر مرغی که منقارش کج

استفاده از تصویر برای کمک به فهم معنی از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ است. این فرهنگ در مقایسه با دوره خود به‌روز بوده و در آن معنی‌های جدید واژه‌ها که در دوره مشروطه وارد زبان شده یا فرهنگستان آن‌ها را ساخته اشاره شده است:

مایه: ... ۷. فرهنگستان این لفظ مایه را به جای مختصرنویسی: ۱. مطلبی را کوتاه و مختصر نوشتن (vaccin) اختیار نموده و آن چیزی است که برای (ع.ا) ۲. الفاظ را با رموز خطی نوشتن که در جلوگیری از بیماری‌ها در بدن و خون اشخاص زبان‌های فرنگی اختراع شده (ع.ا) این معنی جدید داخل می‌کنند (فرهنگستان). است.

مؤلف زمانی که از درستی معنی‌های فرهنگ‌های دیگر تردید دارد آن‌ها را نقد می‌کند: بوم: ۱. زمین ۲. ملک ۳. پرنده که شب بیرون بیاید پزشک: مبدل لفظ پزشک به معنی طیب و جراح و روز مخفی است و نام‌های دیگرش بوف و ... برهان و مقلدانش برای پزشک با فتح اول و کوکومه است. فرهنگ‌نویسان شعری برای لفظ بوم دوم معنی جغد هم نوشته‌اند، اما سندی به دست معانی دیگری هم نوشته مثل زمین شیار نکرده و نیامده. زمین غیرآباد و مقام و سرشت که ثابت نیست.

در فرهنگ نظام از تکرار معنی یا معنی‌های نادرست فرهنگ‌های دیگر خودداری شده است: «فرهنگ‌نویسان شعری معانی دیگری برای لفظ مذکور نوشتند که همه برمی‌گردد به شش معنی مذکور» (داعی‌الاسلام ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۱، ذیل پرداختن).

گاه مؤلف به نقد کاربرد یک واژه فارسی در هند می‌پردازد: دریافتن: یافتن و گرفتن چیزی (ع.ا). در هند این استعمال کنند که [کاربرد آن] در فارسی غلط لفظ را در فارسی و اردو برای استفهام و پرسش است.

#### ۷-۱- کاستی‌ها و لغزش‌ها

۱- ذکر نشدن همه معنی‌های واژه‌ها: گاه همه معنی‌های واژه ذکر نشده است: سرطویه: ۱. طویله بزرگ (ع.ا). ۲. بهترین اسب فوقی یزدی در تعریف فرهاد: ز دانش گشته مشهور یک طویله که نام دیگرش سرآخور است (شع). قبیله/ به پایگاه هنر بد سرطویه. این واژه در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳) به معنی «ممتاز» و «گزیده» نیز آمده که با

بیت یادشده تناسب بیشتری دارد.

دورفتن: ۱. رفتن (نث و شع). ۲. بیرون رفتن و فرار کردن (ع.ا). مثال: خواستم بچه را بزنم، دررفت.

در رفتن به معنی «داخل / وارد شدن» نیز بوده: «چون شیخ در رفت و جمع در خدمت شیخ در رفتند، همه ترسایان پیش‌باز آمدند و خدمت کردند» (محمدبن منور ۱۳۷۵، ص ۱۲۵).

**درفشی شدن و کردن:** علم شدن و مشهور شدن (شع). فردوسی: به گفتار گرسیوز بدنهان / درفشی مکن خویش را در جهان.

با توجه به اینکه فعل درفشی کردن در بیت به صورت نهی آمده، به نظر می‌رسد این واژه معنای منفی داشته و در معنای «رسوا کردن» و «بدنام کردن» باشد.

**۲- توضیحات ناکافی:** گاه توضیحات مؤلف بسیار کوتاه و مبهم است، به طوری که خواننده پس از خواندن آن به معنی دقیق واژه پی نمی‌برد. معمولاً این توضیحات ناقص در مورد اسم‌های علم، خاص، گیاهان و جانداران مشاهده می‌شود: **برتاس** ... نام جایی است از ترکستان. **انجوسا** ... دوايي است که نام دیگرش ابوخلساء است.

**۳- معنی نادرست:** برخی معنی‌ها نادرست است:

**کریمان:** ۱. جمع فارسی لفظ کریم عربی است به معنی جوانمرد و بخشنندگان (عا). ۲. در شاهنامه در بیت شاهد کریمان جمع کریم است. **سر از پا نشناختن:** بسیار متوحش و مضطرب شدن و اعتنا و توجه به چیزی نکردن (عا).

معنی این واژه «تمیز و تشخیص ندادن، شتاب کردن برای شوق و احترام به کسی» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳) است و به معنی «بسیار خوشحال بودن» هم هست.

**۴- آمیختن معنی با خرافات:** گاه برخی معنی‌ها با خرافات و باورهای عامیانه آمیخته شده است که هرچند از نظر شناخت فرهنگ عامیانه ارزشمند است در فرهنگ جایی ندارد: **بادخانی:** نام چشمه‌ای است در قریه هوا نام از زغن... پرنده‌ای که نام دیگرش غلیواج و در تکلم ولایت دامغان است و از عجایب دنیاست که اگر باشه است و عقیده عوام است که آن گاهی نر و لته حیض زن را در آن اندازند، طوفان بادی به هم گاه ماده است. **خرزهره:** نام درختی است که اگر برگش را خر بخورد می‌میرد (عا).

**۵- اشاره نکردن به استعاره یا کنایه بودن معنا:** گاه معنی‌های استعاره و کنایه مدخل ذکر می‌شود، بی‌آنکه به کنایه یا استعاره بودن آن اشاره شود:

**بانوی ختن:** آفتاب است. چه ختن در مشرق است **دندان روی حرف گذاشتن:** ملاحظه سامع را و اول آفتاب در بلاد شرقیه طلوع می‌کند (شع). کرده، مطلب را واضح نگفتن (عا).  
**دندان تیز کردن:** طمع کردن (عا). **رو دست کسی پا شدن:** به دست آوردن چیزی که باید گیر دیگری بیاید....

گاه به کنایی / استعاری بودن مدخل اشاره می‌شود:

**نان بر شیشه مالیدن:** کنایه (استعاره) از نهایت **نان به دیوار زدن و نان به دیوار بستن و نان در**  
**نور سرد بستن:** کنایه (استعاره) از کار بی‌فایده  
بخل و خست شخصی بود.  
کردن ...

۶- نامتناسب بودن معنی مدخل با شاهد: گاه شاهد با معنی ذکر شده تناسب ندارد:

**پوده** مرادف پده است به هر سه معنی. مثال معنی گوهر بار جان‌افزای عقل‌افروز تو / کرده شعر  
دوم یعنی کهنه و فرسوده. از حکیم سنایی: نظم شاعران پوده را یک‌سر هبا ...  
صفت‌های کهنه و فرسوده معمولاً برای انسان به‌کار نمی‌رود. پوده در معنی «بی‌مغز، نادان و کم‌مایه» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷) با شاهد تناسب بیشتری دارد.  
**دبوسه** ... نام منزلی است در کشتی زیر عرشه که سراپا باب بوسه / نگاری کش دهان باشد دبوسه  
جای زنان ملاحان است (شع). اشرف: نگاری از ...

معنی با شاهد تناسب ندارد. به نظر می‌رسد معنی «سنجاق، سوزن ته‌گرد» (معلوف ۱۳۷۷، ذیل الدبوس) مناسب‌تر باشد.

**پایاب** ... جای گذاشتن پا و بیشتر در آب کم عمق نمی‌خواست پایاب من. ایضاً سعدی: با فراقت  
استعمال می‌شود که پا به ته آن برسد و ترجمه چند سازم برگ تنه‌ایم نیست / دست‌گاه صبر و  
لفظی آن جای یافته پا است... ایضاً فردوسی از پایاب شکیبایم نیست. فرهنگ‌نویسان شعری  
زبان اسفندیار وقت مردن: امید من آن است که موارد استعمال را دیده، معانی متعدده برای لفظ  
اندر بهشت / دل پاک من بدرود هر چه کشت - مرا مذکور نوشتند، اما همه لوازم همان است که  
سخت از آن است کان باب من / به گیتی نوشتم.

معنی با شاهد تناسب ندارد. شاید معنی «پایندگی» (معین) با بیت فردوسی و معنی «قدرت و مقاومت» (همان) با بیت سعدی تناسب بیشتری داشته باشد.

## ۸- کاربرد

گاه به چگونگی کاربرد برخی واژه‌ها اشاره شده است. در فرهنگ‌های پیشین نیز به کاربرد واژه‌ها اشاره شده، ولی این کاربردها برای نخستین بار در فرهنگ نظام سامان‌دهی شده‌اند و با کوته‌نوشت ذکر شده‌اند: عامیانه: عا، تکلمی: تک، علما: عل، زنان: ز، نش: نث، شعر: شع، بازاری: با، جغرافیا: ج، طبی: ط و عَلم: عم (داعی‌الاسلام ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷۷-۷۸).

همچنین اصطلاحات تخصصی زرگران، نقاشان، قاب‌بازان، کبوتربازان، صنعتگران، ورزشکاران، غواصان، فلاسفه، خبازان، زارعان، کفش‌دوزان، اهل سلوک، نصارا، منطقیان، فقها و علوم عروض، صرف و نحو، فقه و هندسه نیز مدخل شده‌است:

**پاگرد** ... در اصطلاح خبازان کسی که دکان نانوايي را اداره می‌کند و هرچه برای آن لازم است از آرد و سوخت و غیره تهیه می‌کند.

گاه به واژه‌های گویشی اشاره شده‌است:  
**انگشتو** ... به اصطلاح اهل فارس قسمی از خوراک است که از روغن و نان و شیرینی درست می‌شود که هر سه را با انگشت‌ها می‌مالند.

گاه به زمان ساخته شدن واژه‌ها، رواج آن‌ها و کهنه یا جدید بودن آن‌ها اشاره شده‌است:  
**انتحار**: ... خود را کشتن (عا). مثال: فلان دیشب استعمال لفظ مذکور جدیدالحدوث است و در انتحار کرد و امروز نظمیه مشغول تحقیق است. ایام مشروطه ایران پیدا شد.

#### ۹- شاهد

نزدیک به ۳۰ درصد از مدخل‌های این فرهنگ شاهد دارند که ۱۵ درصد آن‌ها به شعر، ۱۰ درصد جمله‌های گفتاری و ۳ درصد مثل است و کمتر از یک درصد به جمله‌های منثور اختصاص دارد. استفاده از مثال‌های گفتاری و خودساخته پیش از این به صورت محدود در مصطلحات‌الشعرا و بهار عجم نیز دیده می‌شد، ولی در این فرهنگ گسترده‌تر به کار رفته:

**نشور**: پراکندن و مشهور کردن و چیز پراکنده و اصل نداشت.

مشهور (عا)، مثال: فلان مشغول نشر خبرهای بی‌نمک: ... حرف‌های فلان خیلی بی‌نمک است دروغ است. مثال دیگر: خبری که نشر شده بود، مثل خودش.

شاعرانی که شعر آن‌ها در فرهنگ آمده از دوره‌های گوناگون‌اند (به‌جز قاجار) و نام شاعرانی مانند عنصری، فردوسی، اسدی و انوری در کنار نام شاعران قرن دهم و یازدهم ایران و شبه‌قاره، مانند شفیعی، طالب آملی، ظهوری، ثنایی و شیخ آذری، دیده می‌شود. علت اینکه مؤلف به شعر شاعران دوره قاجار و هم‌عصر خود استناد نکرده آن است که «آنان الفاظ ادبی خود را از برهان قاطع گرفته‌اند که غلط است» (همان، ج ۵، ص ۱).

برخی شاهد‌های فرهنگ نظام برگرفته از فرهنگ‌های دیگر است:

**بره دومادری**: بره که آن را از دو میش شیر دهند تا (شع) خاقانی: عشق تو را نواله شد گاه دلو گهی خوب چاق شود و آن را شیرمست هم گویند جگر / لاغر از آن نمی‌شود چون بره دومادری.

شاهد در فرهنگ رشیدی (تتوی ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۲۸۰) نیز آمده‌است.

**بادرم:** ۱. بیهوده و تباه و ازکاربازمانده. (شع) بادرم. ۲. رعیت. (شع) صاحب فرهنگ منظومه  
عنصری: چون به ایشان بازخورد آسیب شاه و گوید: جلد بشکول دان و خوش پدرام/ بادرم شد  
شهریار/ جنگ ایشان عجز گشت و سحر ایشان رعیتان را نام.

هر دو شاهد در فرهنگ جهانگیری (انجوی شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۸۶) نیز آمده است.

شاهد برخی مدخل‌ها، مانند عشق‌باز، غالیه و غانغرایا، برگرفته از متنی منشور است:  
**عقابین**، بیهقی در تاریخ مسعودی لفظ عقابین را صفحه ۴۴۹ چاپ طهران گوید: و آخر آن بود که  
مکرر استعمال کرده که معلوم می‌شود در عصر بوالمظفر را هزار تازیانه عقابین بزدند.  
سلطنت غزنوی در استعمال دولت بوده. در

مؤلف سرودن شاهد از سوی فرهنگ‌نویسان را نادرست می‌داند:

**چرویدن** این شعر را شمس فخری در معیار جمالی **دخش** جهانگیری سند از شعر شمس فخری آورده  
خودش ساخته برای شاهد لفظی که ضبط کرده، و چون شمس فخری لغت‌نویس بوده و برای شاهد  
لیکن لغت‌نویس حق ندارد از خودش شاهد، بلکه از خود شعر می‌ساخته معتبر نیست. لهذا نقل  
باید از کلام اساتذۀ قدیم شاهد بیاورد. پس این نکردم.  
لفظ مشکوک است.

#### ۹-۱- کاستی‌ها و لغزش‌ها

۱- نامتناسب بودن مدخل با شاهد: گاه شاهد برای مشتقات مدخل مناسب است:

**بازو** ... آن حصه از دست که مابین دوش و آرنج فولادبازو پنجه کرد/ ساعد سیمین خود را رنجه  
است و نام عربی‌اش عضد است ... هرکه با کرد.

شاهد باید در مدخل فولادبازو بیاید.

**قلپاق** ... کلاه چهارگوشه (نث و شع). سیفی: مرا درویش را کلاهی هست.

محبت قلپاق دوز ماهی هست/ از این نمند من

شاهد باید در مدخل قلپاق دوز بیاید.

**فوطه** ... پیش‌لنگ و لنگ و پارچه دست‌ورو پاک‌کنی بدیعی: فوطه بافی که مرا هست ز جان شیرین‌تر/  
و پارچه روپوش چیزی (عا)، مثال شعری از سیفی کی شود با من دل‌سوخته چون شیر و شکر.

شاهد باید در مدخل فوطه باف بیاید.

**کیپا** ... نوعی از طعام که روده باریک گوسفند را ابواسحاق اطعمه گوید: کیپاپزان که صبح سر کله  
پاک کرده، در جوف آن گوشت و قیمة و دال‌نخود واکند/ آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند.

و برنج و مصالح پر کرده، در روغن می‌ریزند ...

شاهد باید در مدخل کیپاپز بیاید.



**تبیرو تبیره:** .... دهل و نقاره (شع) ... ایضاً  
منوچهری: تبیره‌زن بزد طبل نخستین / شستربانان  
همی بندند محمل.

شاهد باید در مدخل تبیره‌زن بیاید.  
**کردار:** ۱. کار و عمل و عادت (عا). ۲. مجازاً طرز  
و روش (شع). نظامی: یکی نامه‌نغزپیکر نوشت /  
به نغزی به کردار باغ بهشت.

شاهد باید در مدخل به‌کردار به معنی «مانند» و «همچون» بیاید.  
**کمی** ... ۳. کمین باشد. خسروی گفت: ای سراپای  
معدن خرمی / چشم تو بر دلم نهاده کمی.

شاهد باید در مدخل کمی نهادن به معنی «کمین نهادن» و «کمین کردن» بیاید.

۲- ذکر شاهد برای مترادف: گاه برای مترادف شاهد آورده‌است:

**کاسه بر سر شکستن**، مورد افشای راز شدن یا به همین معنی: کس چه می‌داند که پیمان  
کردن کسی را و کاسه بر سر کسی شکستن. کنایه نمی‌ماند درست / گرز بدمستی قدح را بر سر ما  
از رسوا کردن او را و قدح بر سر کسی شکستن نیز بشکنی.

در شاهد ترکیب قدح بر سر کسی شکستن به کار رفته، نه کاسه بر سر شکستن.

**کهبید** ... زاهد مرتاض (شع). نظامی: لی و صد نمک  
چشمی و صد ناز / به ره بر زاهدی در دادش آواز.

در شاهد واژه زاهد به کار رفته، در حالی که مدخل کهبید است.

#### ۱۰- منابع مؤلف

داعی‌الاسلام واژه‌های عمومی و تخصصی را «از خود تکلم که زبان زنده است» و واژه‌های  
نثر را نیز از «کتب نثری» گرفته، «نه فرهنگ اسلاف»، ولی واژه‌های شعری را از «فرهنگ‌های  
اسلاف» نقل کرده‌است (داعی‌الاسلام ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۹). در مقدمه نام این فرهنگ‌ها یاد  
نشده، ولی در برخی مدخل‌ها به این منابع اشاره شده‌است: «بتوارک گودالی که غله را در آن  
مدفون سازند (شع) (جهانگیری)». منابع مورد استفاده مؤلف به چند دسته قابل تقسیم است:  
الف) فرهنگ‌ها: فرهنگ‌های عربی: السامی فی الاسامی، دستوراللغة، صحاح اللغة،  
قاموس، کنزاللغات، منتخب اللغات و مهذب الاسماء.

فرهنگ‌های فارسی: بهار عجم، چراغ هدایت، فرهنگ ابراهیمی، مصطلحات الشعراء،  
برهان قاطع، لغت فرس، معجم شاهنامه محمد طوسی علوی، ادات الفضلا، غیث اللغات،  
معجم الفرس، لغت فرس، فرهنگ رشیدی، انجمن آراء، آندراج، بحرالفضایل، فرهنگ

جهانگیری، فرهنگ شیرخانی، فرهنگ حسین وفایی، کشف اللغات، مجمع اللغات، معیار جمالی، مفتاح الفضلا، مؤید الفضلا و فرهنگ منظومه.

منابع فرنگی: «من در این کتاب به قاعده السنه اروپایی بعد از هر لفظ تلفظ آن را هم در حروف مقطعه فارسی نوشتم» (داعی الاسلام ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۳).

ب) کتاب‌های منشور: مؤلف از کتاب‌های تاریخی، طبی، تذکره‌ها و جز آن‌ها نیز کمک گرفته است: تذکره نصرآبادی، تذکره الاولیا، تاریخ بیهقی، معیار الاشعار، عالم آرای عباسی، جواهر اللغه، روضه الصفا، جامع الحکایات، مراسلات اکبرشاه، معجم البلدان، رساله مقادیر از میر محمد مؤمن، عجایب المخلوقات، اکبرنامه، تحفه حکیم مؤمن، روضه المنجمین، شرح بیست باب ملاظفر، بازنامه ناصری، مکاتبات عین القضاة همدانی، و جمع الجوامع.

#### منابع

- الرسولی (۱۳۸۰)، «داعی الاسلام»، دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه‌قاره، به سرپرستی حسن انوشه، جلد ۴، بخش ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- انجوی شیرازی، جمال‌الدین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- تنوی، عبدالرشید (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، تهران، بارانی.
- جمال‌الدین انجو (۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- حاج‌سیدجوادی، کمال و عبدالحسین نوایی (۱۳۷۸)، اثرآفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، نشر آثار.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴)، «کلمات روسی در زبان فارسی و تاریخچه ورود آن‌ها»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۰، شماره ۲.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۳)، «فرهنگ نظام»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۶۸)، «شویه‌های آوانگاری در لغت‌نامه‌های فارسی و ضرورت تغییر آن‌ها»، مجله زبان‌شناسی، سال ۶، شماره ۱.
- محمدبن منور (۱۳۷۵)، آن سوی حرف و صوت؛ گزیده اسرارالتوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- معلوف، لوئیس (۱۳۷۷)، المنجد، ترجمه محمد بندرریگی، تهران.